بنیان‌های اندیشه سیاسی - ۳۱

اهداف شهریار

دکتر حمید عضدانلو

گروهی معتقدند ماکیاولی، انقلابی در اندیشه سیاسی پدید آورده است. برخی دیگر او را تنها تکرارکننده انگاره‌های سیاسی عهد باستان، اما به زبانی دیگر، می‌دانند. بعضی نیز معتقدند ماکیاولی به علت کاربرد مفاهیم و روشی تازه در بحث‌های خود، نه‌تنها چهره‌ای است انقلابی بلکه انقلابی نیز در تاریخ تفکر سیاسی و اخلاقی برپا کرده است. شاید دلیل کسانی که ماکیاولی را در چنین جایگاه والایی در تاریخ اندیشه سیاسی قرار می‌دهند، این باشد که او اولین پژوهشگر «علمی» سیاست، یا حداقل اولین پژوهشگر «علمی» سیاست در دوران مدرن است. این به آن معنا است که در نظر اینان، پیش از ماکیاولی مطالعات سیاسی، تجربی نبود و دانشجویان سیاست خود را برای مشاهده عینی رفتارهای سیاسی به زحمت نمی‌انداختند. آنها سیستم‌های اندیشه سیاسی را بر فرضیه‌هایی در مورد رفتار انسان بنا می‌کردند که هرگز مورد آزمون قرار نگرفته بود. از این رو نتیجه‌گیری‌های آنها نمی‌توانست ارزش زیادی داشته باشد چراکه نقطه آغازین حرکت آنها عباراتی از ارسطو، کتاب‌های مقدس، و فرضیه‌هایی در مورد رفتار سیاسی انسان بود که چشم‌بسته و به صورتی غیرانتقادی پذیرفته شده بودند. برعکس، ماکیاولی تلاش کرد «علمی» باشد و سیستم سیاسی خود را بر رفتارهای واقعی و مشاهده‌پذیر سیاسی بنا کند. بدون شک داوری در این مورد بستگی به درک ما از مفهوم «علم» دارد. ماکیاولی توجهی به آرای عمومی ندارد و به دنبال بررسی عقاید و نظرات دیگران نیست. به عبارت دیگر روش او دربرگیرنده شیوه‌هایی نیست که توسط عالمان اجتماعی رفتارگرای مدرن به دقت تعریف شده باشد. او هیچ آزمایشگاهی برای مطالعات خود نساخته، هیچ پرسشنامه‌ای تهیه نکرده، و به طور سیستماتیک با هیچ سیاستمداری مصاحبه نداشته است.[1] بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که به معنای امروزی کلمه، ماکیاولی عالم یا دانشمندی نیست که از روش‌های «علمی» استفاده می‌کند.

دانش ماکیاولی درباره انسان، نشات‌گرفته از مطالعات تاریخی او- به‌ویژه تاریخ‌نگار روم باستان تیتوس لیویوس[2] و همچنین مشاهدات غیرسیستماتیک او از سیاستمداران دوره رنسانس ایتالیا است. نکته دیگری نیز که باید به آن توجه کرد این است که ماکیاولی نوشته‌های تیتوس لیویوس را دربست می‌پذیرد و «درستی» یا «نادرستی» گزارشات او را زیر سوال نمی‌برد. به راستی نگاه ماکیاولی به دوران باستان نگاهی تکریم‌آمیز است. از این نظر می‌توان او را فرزند دوران آغازین رنسانس به شمار آورد. همان طور که هنرمندان این دوران معیارهای سنجش کارهای خود را در دوران باستان جست‌وجو می‌کردند، و فلاسفه آن برای افلاطون ارزش والایی قائل بودند، ماکیاولی نیز برای تعمیم دکترین سیاسی خود، تفسیرهای تاریخ‌نگاران دوران باستان را دربست می‌پذیرد و به آنها متوسل می‌شود. بر این اساس او تکیه چندانی به روش «علمی»، به معنای امروزی آن نمی‌کند و از این رو، به راحتی نمی‌توان او را «فیلسوف علم» به شمار آورد. اما با این وجود دلایلی وجود دارد که جایگاه والای ماکیاولی را در تاریخ اندیشه سیاسی توجیه می‌کند. برای نمونه همه تلاش ماکیاولی این است که «اخلاق عمومی»[3] را از «اخلاق دولت یا حکومت»[4] جدا کند. او در اکثر مطالعات خود، به ویژه در رساله شهریار، به «اخلاق دولتی» و نه به «نظام اخلاق عمومی» می‌پردازد. از یک طرف سعی دارد قلمرو سیاست را از دیگر قلمروهایی که با انسان در ارتباط است جدا کند، و از طرف دیگر در تلاش است تا قوانین و مقررات درونی سیاست را، که در نظر او با هنر، مذهب، اخلاق و اقتصاد تفاوت دارد، کشف کند. «او به دنبال چیزی است که امروزه آن را سیاست ناب می‌نامند، و درصدد است اصول آن را تا حد امکان از درون آن بیرون بکشد.»[5] اگر منظور ما از یک رهیافت علمی این باشد، آنگاه به راستی می‌توان ماکیاولی را از متفکران بزرگی دانست که از روش علمی استفاده کرده است. برای درک بهتر روش تجزیه و تحلیل ماکیاولی، باید به مطالعه مسائل و مشکلاتی پرداخت که در زمان او وجود داشته است. در زمان او درگیری‌ها و دشمنی‌های بسیاری میان گروه‌های متعدد کلیسایی وجود داشت. بین سال‌های ۱۴۹۸ تا ۱۵۱۲ میلادی، خانواده مدیچی خارج از قلمرو قدرت بود. این سال‌ها اثر مهمی بر نحوه تفکر ماکیاولی گذاشتند. در این دوره، به علت ازدیاد خشونت در جامعه ایتالیا، فردگرایی بسیار نیرومند بود. رشد شخصیت افراد، آزادی بیان، تلاش برای رسیدن به خواست‌های فردی، و خلاصه بسیاری از ویژگی‌های فردگرایی، از جمله ایده‌آل‌های ایتالیای دوره رنسانس بود. چنین هنجار متداولی، ارتباطی نزدیک با چیزی دارد که ماکیاولی آن را فضیلت و پرهیزگاری می‌خواند. نزد او، فضیلت هر شخص تا حدودی در قدرت تشخیص و تمییز، احساس مسوولیت، عمل کردن، و بالاخره در قدرت متجلی ساختن خواست‌های خود نهفته است. از این رو در رنسانس ایتالیا، و در ارتباط با مساله فردگرایی، روحی نهفته است که در تاریخ بشر منحصر به فرد است: اشتیاقی عظیم، دست‌کم در میان عده‌ای، برای زندگی، آرزوی متجلی کردن خواست‌های فردی، و تا حدودی گسستن پیوند با گذشته، یعنی سنت محض. البته این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در روی دیگر همین سکه، ما شاهد خشونت، تردید، انتظارات سنتی و امور دیگری از این قبیل هستیم.

پی‌نوشت‌ها:

1-M. Q. Sibley, Political Ideas and Ideologies, Harper and Row Publications New York, Evanston, London, 1970. p. 298

۲- تاریخ‌نگار رومی که بین سال‌های ۵۹ پیش از میلاد و ۱۷ پس از میلاد می‌زیست.

3-General morality

4-morality of state

5-M. Q. Sibley, Political Ideas…, op.cit., p. 298

گفت‌وگو با دکتر علی پایا- بخش دوم

فلسفه تحلیلی و شناخت موقعیت انسان معاصر

سام محمودی‌سرابی

عکس: کاوه بغدادچی/ شرق

-به عقیده شما فلسفه تحلیلی تا چه حدی می‌تواند براساس معیارهای صدق و کذب گزاره راه‌هایی برای نقد تفکر ایدئولوژیک نشان دهد؟

سنت تحلیلی، به خصوص در روندها و مکاتبی در درون این سنت که از رئالیسم دفاع می‌کنند و به صدق تطابقی که صدق بیرون‌سیستمی است و با نظریه‌های صدق تلائم‌گرایانه (coherentist) و عمل‌گرایانه (پراگماتیست) تفاوت دارد، به خوبی می‌تواند برای نقد آن جنبه از تفکر ایدئولوژیک که هم از حیث رشد معرفت عقیم است و هم تبعات اجتماعی و عملی نامطلوب به همراه می‌آورد، مورد استفاده قرار گیرد. در واقع می‌توان به خوبی با استدلال‌های قدرتمندی نشان داد که چنین نقدی تنها از عهده آن دسته از رویکردهای فلسفی بر می‌آید که به رئالیسم نقاد پایبندند. هر رویکرد دیگری، خواه در درون سنت تحلیلی و خواه در بیرون این سنت که یا به صدق تطابقی قائل نباشد یا به رئالیسم نمی‌تواند نقد کارسازی از ایدئولوژی ارائه دهد. اما در مورد تفکر ایدئولوژیک باید بر نکته‌ای تاکید ورزید که متاسفانه با غفلت بسیار زیاد، به خصوص از دوران پایان جنگ سرد به این‌سو، مواجه شده است. ایدئولوژی، در مقام یک چارچوب فکری، بر خلاف آنچه که در سال‌های اخیر در اذهان رواج یافته است یکسره منفی و مذموم و مخرب نیست. ایدئولوژی، طبق تعریف نوعی نگاه ساده‌شده از واقعیت است که در آن از آموزه‌های نظری، که این نگاه و چارچوب پیشنهاد می‌کند، برای عمل اجتماعی و تغییر در حیطه عمومی بهره گرفته می‌شود. جنبه محرک عمل ایدئولوژی‌ها، اگر با نوعی رویکرد نقادانه و ضدجزمی همراه شود، می‌تواند مورد استفاده بهینه قرار گیرد. این نکته نیازمند توضیح است تا مورد بدفهمی واقع نشود. عمل، خواه در مقیاس فردی و خواه در سطح اجتماع نیازمند انگیزه است و انگیزه، همان گونه که ارسطو قرن‌ها پیش توضیح داده بود، علت غایی است که به یک اعتبار علت فاعلی به شمار می‌آید. ایدئولوژی‌ها می‌توانند با معرفی غایات، انگیزه‌ها و محرک‌هایی برای عمل ارائه دهند. آنجا که ایدئولوژی‌ها خطرآفرین و مخرب می‌شوند، جایی است که مدافعان آن، به وجهی جازمانه بر «صدق و درستی» دعاوی ایدئولوژیک تاکید می‌ورزند و از این جنبه غفلت می‌کنند که تصویر ارائه شده به وسیله ایدئولوژی مورد نظر آنان صرفاً مدلی ساده شده از واقعیت است که باید در پرتو نقدهای نظری و نیز ارتباط با واقعیت بیرونی، مستمراً تصحیح شود. اگر با تمهیداتی بتوان جنبه‌های انگیزاننده ایدئولوژی‌ها و چشم‌اندازهایی را که برای آینده ترسیم می‌کنند، با رویکرد عقلانیت نقاد ترکیب کرد و با تصحیح مستمر چشم‌اندازها، زمینه را برای حرکت اجتماعی پایدار نگه داشت، می‌توان مدعی شد از ایدئولوژی که نوعی تکنولوژی به شمار می‌آید، در مسیری که باید بهره گرفته شده است. برخی از فیلسوفان عقل‌گرای نقاد پیشاپیش این جنبه را مورد توجه قرار داده‌اند.

-فلسفه تحلیلی از یک سو با منطق عجین است و از سوی دیگر به جد با علوم تجربی ارتباط دارد. به باور حضرتعالی چگونه می‌توان از طریق این دو نسبت بر بسط و معرفی فلسفه تحلیلی به دانش‌آموختگانی که در اوان راه دشوار فلسفه هستند همت گماشت؟

جهان جدید به تعبیری که اکنون کاملاً رواج یافته است جهان معرفت‌بنیاد و دانش‌محور است. سهم بزرگی از معرفت و دانش در این جهان بر عهده علوم تجربی است و علوم تجربی نیز تا حد زیادی وامدار ریاضیات و تفکر منطقی. آموزش علوم و ریاضیات و تفکر منطقی و نقاد باید از سنین بسیار پایین و در دبستان‌ها آغاز شود و ادامه یابد. زمانی که برای ادامه تحصیل به انگلستان سفر کردم برایم بسیار جالب توجه بود که می‌دیدم فلاسفه‌ای که در دوران تحصیل رسمی خود با علوم و ریاضیات ارتباط زیادی نداشته‌اند یا آنکه سال‌ها بود که از این حوزه‌ها به دور افتاده‌اند، به دلالت برنامه‌های تحقیقاتی مساله‌محوری که برایشان مطرح می‌شد، به جد به یادگیری تازه‌ترین نظریه‌های علمی و مدل‌های ریاضی مورد نیاز برای ادامه تحقیقات‌شان می‌پرداختند. این جنبه را اما هیچ گاه در هیچ یک از استادان والامقامی که در حوزه فلسفه در ایران به فعالیت اشتغال داشتند و همانند همتایان غربی خود با علوم جدید و ریاضیات آشنایی نزدیک نداشتند، مشاهده نکردم. یکی از نکاتی که همواره به دانشجویان خود در دانشگاه‌های ایران گوشزد می‌کردم و همچنان می‌کنم آن بوده است که باید، در کنار مطالعات فلسفی خود، مطالعه نشریاتی مانند نیچر یا ساینس یا ساینتیفیک آمریکن و نیوساینتیست را که تازه‌های علوم را با زبانی درخور فهم عموم معرفی می‌کنند به نحو مستمر و هفته به هفته دنبال کنند. مطالعه این نشریات با نگاه مساله‌یاب، دهها و صدها مساله تازه به محققان معرفی می‌کند. بسیاری از بحث‌هایی که در نشریات فلسفی تخصصی در حوزه‌های گوناگون فلسفه تحلیلی دنبال می‌شود، خواه در حوزه فلسفه اخلاق، خواه فلسفه حقوق، خواه فلسفه فیزیک، خواه فلسفه علوم اجتماعی و نظایر آن برگرفته از همین پیشرفت‌های علمی است. به عنوان نمونه هم‌اکنون یکی از داغ‌ترین بحث‌ها در حوزه علوم اجتماعی امکان بهره‌گیری از مدل‌های برگرفته از نظریه پیچیدگی در تحلیل پدیدارهای اجتماعی است. نظریه پیچیدگی یک نظریه ریاضی است. اما اکنون محققان در حوزه‌های گوناگون دریافته‌اند که از این ابزار می‌توانند و باید برای حل مسائل در حوزه‌های خودشان استفاده کنند. یا به بحث‌هایی که هم‌اینک در قلمرو فلسفه اخلاق یا در حوزه حقوق و نیز فقه و فلسفه این دو در پرتو پیشرفت‌های علمی و فناورانه مطرح شده است توجه کنید. درک این مسائل، چه رسد به توانایی برای ارائه راه‌حل برای آنها مستلزم شناخت دقیق علوم مرتبه اول است. شاید یک راه‌حل برای پرسش شما جدی‌تر گرفتن فرآیندی است که به «ترویج علم در حیطه عمومی» شهرت دارد و هدف آن ارائه تازه‌های علم با زبانی درخور فهم عموم به حیطه عمومی است. اما البته حیطه عمومی نیز باید تشویق شود تا این قبیل محصولات را که باید در تولیدشان نهایت دقت اعمال شود مورد استفاده قرار دهد. برگزاری سخنرانی‌هایی با همین مضمون در دانشگاه‌ها و ارائه برنامه‌های مناسب در رادیو و تلویزیون و عرضه مقالات مناسب در نشریات همگی می‌توانند به بسط این فرهنگ خاص کمک کنند. نگارنده در جلد دوم کتاب فلسفه تحلیلی (فلسفه تحلیلی: مسائل، چشم‌اندازها و کاربردها) و نیز پروژه‌ای در باب تاثیرات علوم و فناوری‌ها بر فرهنگ در ایران تا سال ۱۴۰۴ به تفصیل این جنبه را مورد بحث قرار داده است. این تحقیق که بخشی از یک تحقیق بزرگ‌تر در باب آینده فرهنگ در ایران تا سال ۱۴۰۴ است و با همکاری گروهی از محققان به انجام رسیده است، به خواست خدا در آینده‌ای نه چندان دور به حیطه عمومی عرضه خواهد شد.

-چندی است در فضای فکری امروز ایران تفکری قائل به ایجاد حدود و ثغور در طرح اندیشه‌های مطرح در دو جریان فلسفی تحلیلی و قاره‌ای است. به این معنی که اساساً ما باید به اندیشه‌ای مجال بروز در این جغرافیا بدهیم که نسبتی با زیست جهان فکری خودمان داشته باشد حال با این تفاسیری که عرض کردم به‌باور حضرتعالی در فلسفه تحلیلی چه امکان‌های انضمامی می‌تواند در شناخت روشن موقعیت اینجایی و اکنونی انسان معاصر(و در اینجا، انسان ایرانی) کمک کند؟

فلسفه تحلیلی چنان که گذشت واجد ظرفیت‌های معرفتی فراخی برای کمک به شناخت واقعیت در عرصه‌های گوناگون است. این فلسفه به خصوص در وجه عقلانی و نقاد آن ترکیبی از مناسب‌ترین عوامل برای مواجهه با مسائل مختلف در حوزه تعامل اجتماعی (رابطه افراد با یکدیگر و با نهادها) و نیز تعامل آدمی با پیرامون و محیط طبیعی را در اختیار انسان ایرانی قرار می‌دهد. اینجا باز هم استفاده از یکی دو مثال به بهتر روشن شدن موضوع کمک می‌کند. توجه به مساله عدالت اجتماعی و ضرورت یافتن مدلی مناسب برای ترویج عملی این ایده و دفاع از تحقق‌پذیر بودن، جان راولز از فیلسوفان تحلیلی در حوزه فلسفه سیاسی در سنت تحلیلی را در دهه ۱۹۷۰ بر آن داشت تا نظریه مهم «عدالت به منزله انصاف» را ارائه دهد و در آن با کمک یک آزمایش فکری، استدلال کند که گردن نهادن به عدالت تحت این آموزه اخلاقی که کانت صورت‌بندی موثری از آن را دستمایه نظریه اخلاقی خود کرده بود اما روایت‌های مختلف آن در همه فرهنگ‌ها و به خصوص در آموزه‌های دینی وجود دارد، یعنی این آموزه که «آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند»، عقلانی‌ترین گزینه برای یک قرارداد اجتماعی میان شهروندان است. نظریه راولز طی چند دهه بعد در پرتو ارزیابی‌های نقادانه متفکران مختلف، بسط معنایی - مفهومی بسیار زیادی پیدا کرد و در پرتو آن جنبه‌های بسیار زیادی از این نظریه بهتر فهم شد. از جمله این جنبه‌ها ارتباط عدالت با نظام‌های سیاسی و از آن میان با نظام مردمسالاری بود. این نکته در دهه‌های اخیر بیش از پیش روشن شده است که امکان تحقق عدالت، در جلوه‌های گوناگون آن، در یک نظام مردمسالار به مراتب بیشتر و بالاتر از دیگر نظام‌های غیرمردمسالار برقرار است. یک فیلسوف تحلیلی دیگر، رانلد داوکین که در حوزه فلسفه حقوق تحقیق می‌کند، با پیش کشیدن بحث بسیار مهم «ارزش حیات» استدلال‌های فلسفی مهمی را در این خصوص که آیا حیات افراد، واجد ارزشی ذاتی است یا آنکه شأن عالی دارد مطرح ساخت. این بحث به نوبه خود به حوزه‌های متنوع از جمله آنچه که در پرتو تحولات تکنولوژیک در قلمرو پزشکی مدرن مطرح شده است، یعنی مباحثی مانند خودکشی اختیاری، رحم اجاره‌ای، سقط جنین، شبیه‌سازی، محدودیت منابع و امکانات درمانی و لزوم گزینش در تخصیص این منابع و امکانات و... نور تابانده و روشنگری‌های نظری و تحلیلی زیادی در خصوص راه‌حل‌های ممکن برای این مسائل به عمل آورد. فیلسوف تحلیلی دیگری مانند پوپر با مطرح کردن نظریه سه جهان در حوزه متافیزیک و معرفت‌شناسی و توضیح این نکته که جهان ۳، یعنی جهانی که محصولات اندیشه آدمی از هر سنخ و نوع را در خود جای داده است، به همراه آدمی ظهور می‌یابد و رشد می‌کند، مفهوم نظری قدرتمندی را برای تحلیل وضع و حال‌ها و شرایطی که در حوزه تعاملات انسانی پدید می‌آید، ارائه کرد. یکی از مهم‌ترین نتایجی که پوپر در پرتو این نظریه به آن دست می‌یابد این است که اذهان و انفس و عواطف و احساسات آدمیان، یعنی همه آنچه به جهان ۲ مربوط می‌شود، نمی‌تواند بدون ارتباط برهم‌افزا با جهان ۳ (یعنی جهانی که در آن نظریه‌های علمی، اصول اخلاقی، محتوای کتاب‌ها و رمان‌ها و فیلم‌ها، بن‌مایه موسیقی‌ها و نغمه‌ها و سمفونی‌ها، طرح و نقشه فناوری‌ها و ابداعات و... جای دارد.) زیست کند؛ آنها به تعبیر پوپر در این سومین جهان لنگر انداخته‌اند. پوپر تاکید می‌کند ما عقلانیت خود، یعنی رویه اندیشیدن نقادانه، خود نقادانه اندیشیدن و عمل و کنش در حیطه عمومی را مدیون تعامل با سومین جهان هستیم. به این ترتیب هر اندازه جهان ۳ در یک جامعه غنی‌تر، زیست‌بوم عقلانیت در آن جامعه قدرتمندتر و با نشاط‌تر و هر چه زیست‌بوم عقلانیت غنی‌تر، امکان دستیابی به راه‌حل‌های بهینه برای مسائل مختلف در جامعه، بالاتر. به عکس هر اندازه جهان ۳ در یک جامعه فقیرتر، درجه عقلانیت در آن جامعه پایین‌تر و توانایی جامعه برای حل مسائل و مشکلات به نحو سنجیده و حساب‌شده محدودتر. اونارا اونیل فیلسوف تحلیلی در حوزه اخلاق، در بحث از مفهوم اعتماد به منزله یک سرمایه اجتماعی بر این نکته تاکید می‌کند که فریبکاری و جعل واقعیت، در هر ترازی که رخ دهد، موجب تضعیف اعتماد اجتماعی می‌شود و این امر راه را بر گفت‌وگو و ارتباط میان افراد سد می‌کند و زمینه‌ساز بروز انواع خشونت‌ها علیه فرد و جمع می‌شود. اونیل که روی سخنش با رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و نیز دولت‌هاست که ابزارهای قدرتمند انتقال اطلاعات را در اختیار دارند، استدلال خود را با استفاده از همان اصل اخلاقی کانت که پیشتر اشاره شد بسط می‌دهد. او متذکر می‌شود که کوتاهی رسانه‌ها یا دولت‌ها در پایبندی به حفظ صداقت در ارائه اطلاعات و کوشش عامدانه آنها برای جعل واقعیات و قلب حقایق، عملاً استقلال عمل کنشگران اجتماعی را، که بر اساس اصل کانتی تنها در پرتو واجد بودن اراده آزاد می‌توانند اخلاقی باقی بمانند، زیر پا می‌گذارد و به این ترتیب جامعه را از ظرفیت‌های اخلاقی خویش تهی می‌سازد. در یک جامعه فاقد اخلاق، وقوع هر نوع جنایت، اعتراض و شگفتی برنمی‌انگیزد. جامعه فاقد اخلاق، جامعه‌ای است که با از دست دادن سرمایه اجتماعی اعتماد، با تیشه به جان ریشه خود می‌افتد و در نابودی خویش می‌کوشد. سیوماس میلر فیلسوف تحلیلی در حوزه فلسفه و اخلاق کاربردی در بحث مبسوطی درباره کنش اجتماعی و نهادهای اجتماعی به اهمیت نهادها در تمشیت امور اجتماعی به نحو بهینه اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که همه نهادهای اجتماعی واجد بعد هنجاری (نرماتیو) کثیرالجنبه هستند و مقولات اخلاقی، همچون حقوق و وظایف به نحو عمیقی در آنها مندرج است. میلر آنگاه به این پرسش مهم در مورد نهادها می‌پردازد که آیا نهادها می‌توانند به صفت عدل یا ظلم موصوف شوند؟ پاسخی که او به این پرسش می‌دهد حاوی نکات درخور اهمیتی در زمینه نهادهای اجتماعی و کارکرد آنها در جوامع است. میلر توضیح می‌دهد که عدالت یک خاصه اخلاقی (و اضافی و ربطی) است و به این اعتبار یا صرفاً به کنش آدمیان راجع است یا به رابطه میان آدمیان (از جمله ثروت و موقعیت و قدرت نسبی آنان). او از اینجا و بر وفق اصل فردگرایی متدولوژیک نتیجه می‌گیرد که یک هستار اجتماعی یا روابط میان هستارهای اجتماعی به خودی خود عادلانه یا غیرعادلانه نیست. هرچند در کاربردهای زبانی به تسامح چنین اسنادی به نهادها داده می‌شود. مثلاً گفته می‌شود، جامعه X جامعه‌ای ناعادلانه است. مضمون اصل فردگرایی متدولوژیک این است که در بحث از نهادها و سازمان‌ها، باید توجه داشت که هرچند نوعی عاملیت (agency) به آنها اسناد داده می‌شود، اما همه نهادها در نهایت متشکل از انسان‌های واقعی با گوشت و پوست و خون هستند و عاملیت، نهایتاً به آنان بازمی‌گردد. تبعات هر نوع تعامل با نهادها نیز نهایتاً دامنگیر آنان می‌شود. به اعتقاد میلر عدالت در مورد نهادها، با توجه به مفهوم «عهده‌دار نقش نهادی» قابل تبیین است. عهده‌داران نقش نهادی افراد و اشخاص هستند؛ اما اشخاصی که نقش‌ها و مسوولیت‌هایی را در نهادها برعهده دارند و به اعتبار این نقش‌ها و مسوولیت‌ها واجد حقوق و وظایفی هستند. با توجه به این مفهوم، نهادها می‌توانند به نحو درون‌نهادی یا بیرون‌نهادی ظالم و زیرپاگذارنده عدالت به شمار آیند. مورد نخست زمانی تحقق می‌یابد که رابطه میان برخی از عهده‌داران نقش نهادی در درون یک نهاد خاص با برخی دیگر از عهده‌داران نقش نهادی در درون همان نهاد غیرعادلانه باشد یا آنکه گروه نخست کنش‌ها و افعالی ناعادلانه در مورد گروه دوم اعمال کنند. مثلاً اگر رئیس یک شرکت ده‌ها برابر کارمندان زیردست خود حقوق و مزایا دریافت کند، یا مسوول یک نهاد، حقوق همکاران خود را تضییع کند، در این حال بی‌عدالتی درون نهادی تحقق یافته است. در مورد بی‌عدالتی یا ظلم بیرون‌نهادی نیز اگر یک یا چند تن از عهده‌داران نقش نهادی، در درون یک نهاد اجتماعی در رابطه‌ای غیرعادلانه با اشخاص بیرون نهاد قرار گیرند یا در حق آنان کنش‌ها و افعالی ظالمانه اعمال کنند، ظلم و بی‌عدالتی بیرون‌نهادی صورت گرفته است. فیلسوف تحلیلی دیگری، راجر تریگ، در بحث از جایگاه دین و باورهای دینی در جامعه و نیز رابطه میان دین و علم، و همچنین این دعوی پست‌مدرنیست‌ها که باور دینی هر فرد تنها در ظرف و زمینه (context) خاصی که وی به آن تعلق دارد و شیوه زیستی که به آن خو گرفته معنا پیدا می‌کند و بیرون از این زیست‌جهان جایی ندارد، استدلال می‌کند که توهم تعارض میان دین و تکاپوهای معرفتی دینمداران و فعالیت‌های معرفت‌شناسانه علم ناشی از فهم نادرست از دین و ظرفیت‌های آن و نیز شأن و جایگاه و سازوکارهای درونی علم و اهداف آن است. دین و علم هر دو در تکاپوی شناخت واقعیتند و در این مسیر، دستاوردهایشان می‌تواند مکمل یکدیگر واقع شود و به غنای هر دو کمک کند. اما شرط تحقق این امر برقرار نگه داشتن گفت‌وگوی نقادانه میان این دو سپهر معرفتی است. آنچه برای علم و دین هر دو فاجعه‌آفرین است، جزمیت و تاکید خام‌اندیشانه بر صدق دستاوردهای یک رویکرد و نادرستی یافته‌های رویکرد دیگر است. اشتباه پست‌مدرنیست‌ها نیز در آن است که میان محتوای باورها و متعلق آنها تمییز قائل نشده‌اند. این نکته که هر کس از زاویه نگاه خود و در پرتو تجربه‌های زیسته خویش در ظرف و زمینه‌های معین، به معرفت و باورهایی دست می‌یابد که احیاناً با دیدگاه‌های دیگری همخوانی ندارد، منافاتی با این امر ندارد که همه این یافته‌ها و دانسته‌ها، در خصوص واقعیت یکسان باشد اما هر یک ناظر به وجهی از وجوه آن. به این ترتیب امکان دستیابی به شناخت مشترک میان اصحاب ادیان مختلف و حتی میان آنان که به امر قدسی باور ندارند و دینمداران، وجود دارد. اما شرط حرکت به سمت چنین درک فراگیرتری، همچنان همان ابزار «گفت‌وگوی انتقادی» است که در آن افراد با تکیه بر دلایل و نه علل می‌کوشند اشتباهات نظری خود و دیگری را تصحیح کنند. از این قبیل نمونه‌ها که بیانگر ظرفیت‌های درونی فلسفه تحلیلی که برای تحلیل وضع و حال‌های عینی و ارائه راه‌حل برای مسائل انضمامی است، موارد بسیار می‌توان ذکر کرد. در کشورهای پیشرفته، فیلسوفان تحلیلی عملاً در نقش مشاوران دولت‌ها و نهادها، در حوزه‌های مختلف از تعامل با محیط زیست و اخلاق زیست‌محیطی گرفته تا تربیت شهروند مسوول و تا آموزه‌های مربوط به حکومتگری اخلاق‌مدار و صلاح‌گرا و ... مستمراً آموزه‌های ارزشمندی را در اختیار حیطه عمومی قرار می‌دهند و با بسط شبکه‌های معنایی- مفهومی جمعی، شرایط را برای تعامل سازنده‌تر میان افراد و نهادها مساعدتر می‌کنند. بهره‌گیری از توانمندی‌های درونی فلسفه تحلیلی به ما نیز اجازه می‌دهد با بصیرت بیشتری با انواع مسائلی که هم‌اکنون جامعه با آن روبه‌روست برخورد کنیم.

خلاصه گفت‌وگو

دکتر علی پایا استاد مدعو دانشگاه وست‌مینستر در بخش دوم گفت‌وگوی خود با «شرق» وجوه انضمامی سنت فلسفه تحلیلی را مورد واکاوی قرار داده، بر این عقیده پافشاری می‌کند که فلسفه تحلیلی واجد ظرفیت‌های معرفتی فراخی برای کمک به شناخت واقعیت در عرصه‌های گوناگون است.

گله دکتر علی پایا از پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

شرق: چندی پیش خبری مبنی بر برگزاری نشست «پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی» با سخنرانی دکتر حسین کچوئیان، دکتر علی پایا، دکتر حمید پارسانیا و دکتر حسین بستان‌نجفی به نقل از روابط عمومی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه روی خروجی خبرگزاری‌ها قرار گرفت و به تبع آن در نشریات یومیه کشور منتشر شد. این در حالی است که علی پایا هم‌اکنون به عنوان استاد مدعو دانشگاه وست‌مینستر در انگلستان به سر می‌برد. دکتر علی پایا طی یک یادداشت الکترونیکی توضیحی به روزنامه «شرق» که یکی از روزنامه‌های منتشرکننده این خبر بوده، ارسال کرده‌اند که در پی می‌آید:

«چند روز پیش گروهی از دوستان همکار و دانشجویانی که به بنده لطف داشتند با ای‌میل‌هایی از انتشار خبر حضور بنده در نشستی با عنوان «پارادایم جامعه‌شناسی اسلامی» در تهران جویا شدند این در حالی‌است که باید از دوستان پژوهشگاه حوزه و دانشگاه گله کرد. زمانی که با من برای شرکت در نشست تماس گرفتند توضیح دادم که در ایران حضور ندارم اما آمادگی دارم از طریق ابزاری نظیر اسکایپ و به شیوه کنفرانس از راه دور در بحث‌ها مشارکت کنم و توضیح دادم که در ماه‌های گذشته در کنفرانس‌هایی در ایران و نقاط دیگر به همین روش شرکت جسته‌ام و اساساً این رویه‌ای است که با توجه به آسیب‌های زیست‌محیطی ناشی از کربن‌زایی هواپیماهای مسافری به جد در حوزه آکادیمیا تشویق می‌شود. اما دوستان پاسخی ندادند و در عوض چنان که از اخبار خبرگزاری‌های داخلی و به تبع آن روزنامه «شرق» و دیگر نشریات مشخص می‌شود، خبر حضور مرا اعلام کردند.»

خبر

توماس آکوئیناس در کتاب ماه فلسفه

شرق: سی و سومین شماره ماهنامه تخصصی «کتاب ماه فلسفه» ویژه «توماس آکوئیناس» با سردبیری علی اوجبی از سوی خانه کتاب منتشر شد. وجه تمایز این نشریه تخصصی به باور بسیاری از مخاطبان آن پرهیز از هرگونه چهره‌گرایی است که عموماً بسیاری از نشریات با آن مواجه هستند و اعتبار نشریه خود را نه از مطالب و مقالات قابل تامل و علمی که از اسامی پرطمطراق می‌گیرند. از این حیث سردبیر این ماهنامه برخلاف عرف رایج در نشریه‌ای که عنوان ماهنامه تخصصی حوزه فلسفه را بر پیشانی حک کرده، سعی در انتشار مقالاتی دارد که به شکلی روشمند نوشته شده است. علی اوجبی به عنوان سردبیر در صفحات آغازین این شماره به موضوع «الاهیات فلسفی، فلسفه الاهی» پرداخته که در آن به گوشه‌هایی از حیات علمی و زندگی توماس آکوئیناس پرداخته شده است: «قرن‌هاست که از حیات قدیس بزرگ ایتالیایی‌تبار، توماس آکوئیناس (۱۲۷۴ - ۱۲۲۵ میلادی) می‌گذرد، اما با کمال شگفتی همچنان آثار و اندیشه‌های وی مورد توجه فیلسوفان و متکلمان مسیحی در غرب است. در تاریخ اندیشه غرب کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که این‌گونه زنده، بالنده و تاثیرگذار باشد و گروهی چون نئوتومیسم‌ها را وادارد تا متعصبانه آموزه‌های عقلانی معاصر را از دریچه تومایی تبیین کنند و دست به ارائه خوانشی نو از نظام فلسفی وی بزنند!» این شماره از کتاب ماه فلسفه بخش‌های منظم و فصل‌بندی‌شده‌ای (حیات توماس آکوئیناس، معرفی تحلیلی آثار، متن آثار، جستار، گزارش مترجم و...) دارد که می‌توان آن را از جمله شاخصه‌های این نشریه در مقایسه با مجلات مشابه دانست. ابتدا مصطفی امیری علاوه بر تدوین سالشمار زندگی و آثار این متفکر قرون وسطی، زندگی و دوران قدیس توماس آکوئیناس را از حیث تاریخی بررسی کرده و پس از آن دیوید نولز در مقاله‌ای با برگردان محمد صفایی زمینه تاریخی آثار فلسفی توماس آکوئیناس را تحلیل کرده و دو رساله نیز از این فیلسوف موسس قرون وسطایی با عنوان رساله در باب مبادی طبیعیت توسط ابراهیم دادجو و ماهیت تعلیم مقدس از سوی محمدمهدی اندی به فارسی ترجمه و شرح داده شده است. منظومه فکری توماس آکوئیناس (مصطفی امیری)، نگاهی تطبیقی به نظریه تمایز وجود و ماهیت نزد ابن‌سینا و توماس آکوئینی (فاطمه فنا)، رابطه ایمان و فضیلت از دیدگاه توماس آکوئیناس (پریش کوششی)، معناشناسی نبوت در سنت یهودی ـ مسیحی با تاکید بر توماس آکوئینی (علیرضا فاضلی)، جایگاه عقل و تخیل در دستگاه معرفتی توماس آکوئیناس (آنتونی کنی، مصطفی امیری) و... از دیگر مباحث این شماره محسوب می‌شوند. و سرانجام در قسمت نشست این شماره، جایگاه توماس آکوئیناس در تاریخ فلسفه (با حضور دکتر کریم مجتهدی و دکتر محمد ایلخانی)، بررسی شده است. موسسه خانه کتاب آخرین شماره ماهنامه «کتاب ماه فلسفه» را در حجم ۱۳۲ صفحه و قیمت ۱۲۰۰۰ ریال منتشر کرده است.

نجفی در هم‌اندیشی‌های ویرایش

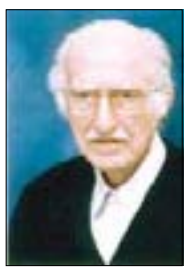

شرق: قرار است سلسله هم‌اندیشی‌هایی درباره مسائل مختلف ویرایش به صورت ماهانه در انتشارات فنی ایران برگزار شود. بنیانگذاران این هم‌اندیشی‌ها گروهی از استادان و ویراستاران شاخص و مجرب کشورند. استاد ابوالحسن نجفی، علی صلحجو، فرزانه طاهری، محمدرضا بهاری، علی کافی، سیامک کاظ